

قهرمان استوار - حبیب شریفی

ورزش



شهید حبیب شریفی عضو تیم ملی فوتبال ایران

پرواز جاودانه حبیب شریفی شهید بزرگ ورزش را به دلاوران موسنگرد ، به وزم آوران اهواز ، به جانیان ایران و قهرمانان تیم های موسنگرد ، نیرو ، ملی جوانان ، پاس ، نورد اهواز و تیم ملی فوتبال تبریک و تسلیت میگوئیم. امیدواریم خدای بزرگ این هدیه ورزشکاران ایران را پذیرفته با سرور شهیدان اسلام مسطور نماید.

آیا ورزشی بصورت وزارت در می آید؟

راکه بیشتر تکیه آن روی روستاها ، دانشی آمسوزان و کارگران متمرکز شده است تنظیم نمایند ، تا هر چه زودتر به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد .

از آنجائی که طرح مذکور دارای نواقصی میباشد ، مدتی طول خواهد کشید تا با اصلاحات لازم از سوی این کمیسیون به مجلس ارجاع شود . بنده همین خاطر کارشناسان و صاحب نظران ورزش در تلاشند این طرح

زله زدن آن الجزائر

نمایش یافت

نمی کنند . آنچه ابرقبرتها و حامیان صدام خائن از محاسبه آن غافلند همین حماسه ها و حماسه آفرینی هائی باشد . بعنوان نمونه برادر کارگری طی تماس های مکرر داوطلبانه حاضر شده تیمی از دارائیش را در اختیار مردم جنگ زده کشورمان و نیمه دیگر را در اختیار ملت برادر الجزائر قرار دهد با توجه به این نمونه ها و درخواست های بی دریغی مردم دولت جمهوری اسلامی ایران ضمن قدر دانی از احساسات پاک و نوع دوستانه هموطنان عزیز شماره حساب ۹۹۹ بانک ملی شعبه مرکز را که جهت کمک به زلزله زدگان الجزائر اختصاص یافته اعلام می نمایم .

افسری که ۳۰ تانک دشمن را نابود کرده بود شهید شد



و تیر به تیر خورد!

یازده خرده روایت از ستاره های نجیب دوران جنگ و اشک هایی که دیده نشد

سمت برق آلتستوم و آنجا با دیدن جنازه زغاله شده تنها بنفشه زندگی اش که اتفاقی به جشن تولد یکی از کودکان فامیل دعوت شده بود، رسماً نابود شد. در آن چند ساعتی که به دیدنش رفته بودم حتی سرش را بلند نکرد که زار بزند. دویست تا سیگار دود کرد و لابه لای مه خاکستری زرها در خود فرو رفت. به یاد تنها دخترکش که سال ها بعد فهمیدم از یتیم خانه آورده و بزرگش کرده بود. دخمل نقاش دلسوزی که تمام زندگی او بود.

باقر می گفت اصلاً چرا باید دیگر زنده باشم. بی بنفشه و بی بنفشه زار. و من می گفتم صدها هزار قطعه عکس از رویدادهای مهم تاریخ ورزش ایران را تو با تصاویرت محفوظ نگه داشته ای. چرا باید بمیری؟ اما یکهو دیدم دوربینش هم کنار خودش آنجا پلاسیده است و گریه ام گرفت. لوتی دیگر نمی توانست نفس بکشد.



باقر زرافشان عکاس ورزشی که خانواده اش را در بمباران برق آلتستوم تهران از دست داد

می گرفتند و از کف دست های کوچک او آب می خوردند خوشا به احوالشان که سرشان را تانک ها و کاتیوشاها قطع نکردند و تا مدت ها در اصفهان برای احمد جان بغیغو کردند. اگر می شنیدند که سراحمد قجه ای را در خرمشهر کاتیوشا از گردن قطع کرده چه حالی می شدند؟

باقر زرافشان: وقتی رفتم پیش باقر عکاس که زن و بچه اش را در بمباران برق آلتستوم تهران از دست داده بود زیر کرسی داشت جوری نفس می کشید که حتی نا داشت گریه کند. باقر با آن سیبل های مردانه که ازش خون می چکید و صدای خش دار مصیبت زده و آن چشم های پر چین و چروک، دیگر رسماً بعد از مرگ بنفشه اش از دست رفته بود و نفس کشیدن یادش رفته بود. وقتی صدای موشک ها را شنیده بود پابرنه دویده بود به

احمد رضا وقتی اولین ترق و توروک ها در آبادان رفته هوا و خانه پدری احمد زیر سیطره گلوله ها ناامن شده، آنها شبانه به یکی از شهرهای نزدیک گریخته اند و فردایش که احمد و باباش وانت آورده اند که وسایل منزل را بارکش کنند ببرند پشت جبهه جنگی، احمد ناگهان نگاهش افتاده به هزه ناودون و کفترهایش را دیده که بی پناه و سر در گریبان بهش نگاه می کنند. انگار داشتند با منقار عتایی شان به احمد بچه سال می گفتند که ما را هم با خودتان ببرید. بوی باروت زندگی را از ما خواهد گرفت. احمد آن شب آنقدر گریه کرد تا کفترها را هم انداختند پشت ماشین و بردند. آیا اگر کفترها جای احمد بودند در آن بحبوحه که خون از آسمان شکت می زد احمد را به منقار می گرفتند و می بردند؟ شاید دعای همان پاتری ها بود که شاهین اقبال روی دوش احمد رضا نشست و او عقاب آسیا شد. کفترهایی که روی دوش او آرام



ابراهیم افشار

Ebrahim Afshar

از باقر زرافشان لوتی ترین عکاس ورزشی ایران که دخترش بنفشه را در بمباران ها از دست داد تا کریم باوی خوش پرش که هنوز جای ترکشهای جنگ دلش را کباب می کند و لنگ یک هزار تومانی در این روزگار نامردپرو است که برود ترکش های کاتیوشا را از کنار نخاعش خارج کند، از احمد رضا عابدزاده عقاب آسیا که نگذاشت در شب اول حمله عراقی ها به آبادان کفترهایش آلاخون و آلاخون شوند تا مادر شهید رضایی مجد کاپیتان تیم ملی جوانان که هنوز می آید در تلویزیون به نجابت و بی نیازی بچه اش افتخار می کند، از علی والی پولادمرد سیلوی وزنه برداری آسیا که ده سال اسیر یعنی ها ماند اما یک بار ندیدم نباید از آن برای خودش استفاده ابزاری کند، تا ۱۵ لاله واژگون زمین خاکی چوار ایلام که هنگام فوتبال بازی در موشک باران عراقی ها تکه تکه شدند، از صنعت نفتی که در سال های جنگ آواره شد تا تیم ملی مدل ۱۹۸۰ حسن آقا که در کویت وقتی فهمید عراق به ایران حمله کرده برنز آسیا کوفتش شد، همه و همه سکناس هایی نفره ای از جنگ هشت ساله ایران و عراق است که این روزها با سالگردش مواجه هستیم. داستان هایی مینی مال که باید در تاریخ ورزش این خاک بماند. از مادران سوگوار دیروز برای خواهران زاده نشده فردا.

احمد رضا عابدزاده: همه اش فکر می کردم احمد رضا عابدزاده بچه اصفهون است تا اینکه ده بیست سال پیش قصه زندگی اش را نوشتم و عاشق این تیکه از روزهای نوجوانی اش شدم که

1



احمد رضا عابدزاده در دوران کودکی